شخصیت های اسطوره‌ای در شاهنامه

بخش یازدهم

عبداله آهار

به نظر می رسد که متون زرتشتی از ان جهت به گرشاسب بی توجه بوده اند که هم چنان که گفته شد او نسبت به اتش که برای زرتشتیان از قداست بالایی برخوردار بوده بی توجه بوده و بی توجهی او متعلق به دورانی کهن تر از رواج دین زرتشتی بوده چون در ایین های کهن تر ایرانی اتش ان چنان که در دین زرتشتی اهمیت داشته در ان کیش و ایین ها اهمیت کمتری داشته.

از دیگر کارهای گرشاسب کشتن اژدهای شاخدار هست. در کتاب یشت ها چنین امده که: گرشایب «سروور » اژدهای زهراگین و زردفام را که اوبارنده مردمان و اسبان بود و زهرش را به درازای یک نیزه به بالا می افشاند، هلاک ساخت. نیم روز بر پشت او گرشاسب در ظرفی از مفرغ طعام می پخت. سروور از گرما به رنج گرفتار امده و عرق کرده بود. ناگهان جستی زد و اب جوش را به زمین ریخت. گرشاسب هراسان اژدها را بکشت.. در کتاب دهم دینکرت پهلوی کشتن اژدها به دست گرشاسب چنین امده: من سروور اژدها را هلاک کردم. ان اژدهایی که ادمیان و اسبان را می‌اوبارید. ان که دندان هاش به سترگی بازوان من بود. ان که گوشش به بزرگی چهارده گره بود. ان که چشمش به بزرگی یک گردونه و شاخش به درازای تنه درختی بود. نصف روز به دنبال او بودم، سرانجام سرش را به چنگ اوردم. گرزم را بر گردنش فرود اوردم و او را هلاک کردم. هرگاه من این ازدها را هلاک نمی کردم تمامی افرینش تباه می شد. سپس گرشاسب تن به تن به نبرد سهمگین دیگری علیه گندرو می پردازد که ازدهای زرین پاشنه و ابزی هست. در سوذ کرنسک نبرد گشتاسب و گندرو را چنان می‌خوانیم: من گندرو را بکشتم. ان که دوازده استان را می اوبارید. هنگامی که به دندان های گندرو نگریستم، مردان بی جان را دیدم که به دندان هایش اویخته بودند. او ریشم را به چنگ اورد و مرا با خود سوی دریا کشید.و در دریا نه روز و نه شب به نبرد پرداختم. نبرد سومین گرشاسب با < سناویزک > دیو است. این دیو از تیره شاخ داران است و دست هایی هم چون سنگ داشته که گرشاسب او را می کشد. (اژدها در اساطیر ایران، منصور رستگار فسایی، ص ۲۰۶ و۲۰۷)

«در ادبیات پهلوی سخن از پیروزی های دینی گرشاسب هم امده است اما در حماسه ملی از نام او خبری نیست بلکه رستم هست که اوصاف و ویژگی های او را داراست و نسبش به گرشاسب می رسد.گرشاسب در روایات دینی می ماند اما رستم و دودمان او (گودرزیان) به سبب پایداری در مقابل کوشانیان از تاریخ به حماسه راه می یابند اما از ادبیات دینی برکنار می مانند. در دوران ساسانی داستان های حماسی و دینی با وجود تداخل و پیوستگی هایی با یکدیگر چون دو جریان جدا ساخته و پرداخته شده اند.» مقدمه ای بر رستم و اسفندیار، شاهرخ مسکوب،ص ۶۸

گرشاسب با فریدون هم مشابهت هایی دارد.گرشاسب یک پهلوان اساطیری ارایی هست که در روایات ایرانی افسانه اژدها کشی مستقل دارد که در شاهنامه به صورت ازدها کشی سام گزارش شده. مشابهت او با فریدون چنین است که ۱- در منابع اوستایی پدر هر دو شخصیتی واحد هست.۲- فریدون بنا به روایت های متعدد به مازندران سفر کرده و با دیوان مازنی نبرد داشته و گرشاسب یا سام در شاهنامه به مازندران رفته و با دیوان مازندران ستیز داشته. ۳- فریدون مطابق روایات اوستایی اژدهاک و بنا به گزارش شاهنامه ضحاک را در بند کشیده اما برابر اساطیر دینی گرشاسب در روز رستاخیز ضحاک را خواهد کشت.۴ – فریدون برای نبرد با ضحاک گرز گاوسار را می سازد و این همان گرزی هست که گرشاسب یا سام در روز رستاخیز با ان ضحاک را خواهد کشت. بهمن سرکاراتی، پهلوان اژدها کش در اساطیر و حماسه ایرانی، ص۱۴۷

ابراهیم پورداوود به شخصیت گرشاسب از دو دیدگاه نگریسته است: «اول بر مبنای ماخذ اوستایی و پهلوی و دوم بر مبنای شاهنامه. او با استناد بر منابعی مانند یشت ها، وندیداد، بندهشن،مینوی خرد و دینکرد به اعمال و کارهای عجیب و شگفت او اشاره می کند و چهره ای مشخص از شخصیت بلند مذهبی و پهلوانی های گرشاسب بدست می دهد و اشاره می کند که این شخصیت گرشاسب در روایات دینی اوستایی بعدها در منظومه حماسی در قالب به سام پدیدار شده است.» به نقل از نهادینه های اساطیری در شاهنامه، ص ۲۴۴، مهوش واحددوست

نماد ضحاک با مار همراه هست. در نماد شناسی ایرانی مار نشانه اهریمن است و اهریمن هر زمان که می خواهد به اهنگ تباهی و زیان‌کاری پیکرینه شود، در پیکره ماری به نمود می اید. در افسانه افرینش ان هنگام که نیروهای تاریکی دیوان، چون انبوهی از مگسان، از نیمروز به سرزمین روشنی می تازند تا افرینش پاک را بیالایند، اهریمن در پیکره ماری سهمگین انان را فرمان می دهد.

ضحاک

اهریمنی ترین چهره در شاهنامه از ان ضحاک هست. بنا به گزارش شاهنامه زمانی که فر از جمشید گسسته شد و اشوب در ایران براه افتاد، ایرانیان او را از سرزمین حجاز کنونی که در شاهنامه با نام دشت نیزه گزار امده به ایران می اورند و بر تخت شاهی می نشانند. ضحاک پیش از ان که به شاهی ایران برسد به اغوای اهریمن پدرش مرداس را کشته بود و خود به جای پدر حکومت می کرد. مرداس در شاهنامه نام پدر ضحاک هست و این نام را مردم خوار معنا کرده اند که در واقع صفت ضحاک می باشد که بعدها با فراموشی معنای اصلی ان در روند دگرگونی های اسطوره به حماسه به‌صورت نام شخص و پدر ضحاک در امده است. پدر کشی ضحاک از دیدگاه فردوسی چنان زشت کاری هست که او را حرامزاده می داند:

که فرزند بد گر شود نره شیر
به خون پدر هم نباشد دلیر
مگر در نهانش سخن دیگر است
پژوهنده را راز با مادر است

گزارش شاهنامه از داستان ضحاک چنین است که اهریمن روزی بر او پدیدار می شود و بر شانه هایش بوسه می زند. بر اثر بوسه های ابلیس دو مار برشانه های ضحاک می رویند.اهریمن این بار در لباس خوالیگر پدیدار شده و برای ارام کردن ماران از مغز سر انسان خوراک می سازد. بیداد ضحاک از سویی و کشتن هر روزه جوانان که از مغز سرشان خوراک بسازند بر مردم ایران گران می اید. ضحاک شبی خوابی هولناک می بیند. خوابگزاران تعبیر خواب را چنین می گویند که ضحاک توسط فریدون به بند کشیده می شود.از ان پس ضحاک همه جا به دنبال یافتن فریدن هست. فرانک مادر فریدون که شویش ابتین به فرمان ضحاک کشته شده فرزند را به بیرون از شهر برده و پنهانی به گاو برمایه می سپارد تا بزرگ شود. پس از چندی از بیم یافتن فرزند توسط ضحاک او را به البرز کوه در هند می برد. کاوه که فرزندانش به فرمان ضحاک کشته شده اند تا مغز سرشان خوراک ماران باشند قیام می کند و فریدون با او همراه می‌شود و مردم را بر ضحاک می شورانند. بنا به گزارش شاهنامه ضحاک در بیت‌المقدس هست، فریدون پس از گذشتن از اروند رود و رسیدن به بیت‌المقدس ضحاک را به بند می کشد و دختران جمشید را ازاد می سازد. چون سروش به او گفته که ضحاک نباید کشته شود پس او را در کوه الوند زندانی می کند.

بنا بر گزارش شاهنامه انچه از شخصیت نمادین ضحاک نشان داده می شود و کردارهای اهریمنی اش، او نماد ستم و بیدادی هست که بر جامعه ایرانی رفته و قیام کاوه اهنگر که پسرانش به ستم ضحاک یکی پس از دیگری کشته شده و مغز سرشان خوراک ماران ضحاک شده نماد دادخواهی و ستم ستیزی و این داستانی است که هرگز کهنه نخواهد شد. از نگاه فردوسی هیچ ویژگی مزمومی مانند بیداد برای شاهان نیست. تاکید بسیار فردوسی در جای جای شاهنامه مبنی بر داد و دهش، ان گاه که از رفتار شاهان و امیران سخن می گوید اندیشه محوری فردوسی در کشورداری را نشان می دهد.

یکی از ویژگی های ضحاک انچنان که در شاهنامه هم امده، جادوگری و رواج ان می باشد.

چو ضحاک بر تخت شد شهریار
بر او سالیان انجمن شد هزار
سراسر زمانه بدو گشت باز
بر امد بر این روزگاری دراز
هنر خوار شد جادویی ارجمند
نهان راستی اشکارا گزند

هم چنین ضحاک دختران جمشید (ارنواز و شهرناز) را به شبستان خود می برد و:

بپروردشان از ره جادویی
بیاموخت شان کژی و بد خویی

به جادوگری ضحاک در گرشاسب نامه اسدی هم اشاره شده است. هم چنین به گفته گردیزی «او خویشتن را به جادو چون باشه می کرد و در روزگار او جادویی و فسق و فجور اشکار شد» به نقل از جهان اسطوره‌شناسی. اسطوره ایرانی، جلال ستاری، ص ۸۴

ابو حنیفه دینوری در باره جادوگری ضحاک چنین اورده که: «ضحاک پس از کشتن جمشید و نشستن بر تخت شاهی جادوگران را از گوشه و کنار در حضور خود جمع کرد و از انها جادوگری اموخت.» اخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، ص ۲۸

بنا به گزارش گرشاسب نامه پس از جمشید:

یکی زشت را کرد گیتی خدیو
که از کتف مارست و از چهر دیو

او اژدها پیکر و دیوزاد است و شاه بابل و پایتختش دژهوخت یا بیت‌المقدس می باشد و برای دیدار گرشاسب به سیستان می اید.

همه چشم ضحاک از ان بزم و سور
به گرشاسب بد خیره مانده ز دور
که از چهر و بالا و فر و شکوه
همانند او کس نبد زان گروه

پس از ان گرشاسب در حضور ضحاک اژدهایی را می کشد. ضحاک که چنین شگفتی از او می بیند از بیم این که مبادا گرشاسب دشمن وی شود، او را سپهدار خود می کند و به جنگ می فرستد تا مگر به دست دشمنانش کشته شود.

به دل چاره ای گفت باید گزید
که این را کند دشمنی نا پدید
جهان با من ار پاک دشمن بود
از ان به که این دشمن من بود

(گرشاسب نامه، اسدی توسی، به اهتمام حبیب یغمایی ۱۳۵۴، ص ۲۶۹)

گرشاسب به فرمان ضحاک در روم و هند و افریقیه کشورگشایی می‌کند و غنایم به دست امده از جنگ را برای ضحاک می فرستد و سرانجام پس از مرگ پدر جانشین او می شود.

نکته قابل تامل این که از کاوه و نقش او در داستان ضحاک در هیچ‌یک از منابع اوستایی و پهلوی نامی نیامده است.کریستن سن می نویسد که داستان کاوه در زمان اشکانیان به وجود امده و در تاریخ افسانه ای ساسانیان جای گرفته و به سرعت مورد توجه مردم قرار گرفته و چنان محبوبیتی پیدا کرده که یکی از هفت خاندان نجبا که دارای مقام های موروثی بوده اند یعنی خاندان قارن که در دوره اشکانیان نقشی داشته اند و سوخرا پهلوان قدرتمند دوره قباد نیز از انان بوده است.(ارتور کریستن سن، کاوه اهنگر و درفش کاویانی، ص ۳۲، ترجمه منیژه احدزادگان)

در کتب تاریخی سده های اولیه اسلام هم از کاوه نام و نشان هست. طبری گوید «کابی (کاوه) یکی از عامه اهل اصفهان در شهر قیام کرد و کسان بدو پیوستند تا ان که عجمان به مقصود رسیدند اما کابی گفت که در بند شاهی نیست و باید یکی از اعقاب جم را به شاهی بردارند... انگاه فریدون که در یکی از ولایات از ضحاک رو نهان کرده بود پیش کابی امد و قوم از امدن وی خرسند شدند و او را به شاهی برداشتند» تاریخ طبری، ص ۱۳۰،۱۴۱ بلعمی هم کاوه را مردی کشاورز از مردم اصفهان می داند «چون دو پسرش را کشتند، صبر نماند و به شهر اندر امد و بخروشید و خلق که از ضحاک ستوه شده بودند بر کاوه گرد امدند و بسیار کس او را اجابت کردند.کاوه خلیفه ضحاک در اصفهان را بکشت و خزانه و سلاح برداشت.. انگاه به اهواز رفت و خلیفه ضحاک در انجا بکشت و یکی را به جای او نشاند و از هر شهری بسیار خواسته بگرفت و بسیار خلق متابع او گشت.. لشگر ضحاک را که برای کوفتن و کشتنش گسیل شده بود بشکست و شهرها بگرفت و چون به ری رسید مردمان را گفت اگر ضحاک ما را بشکند ملک او را باشد و اگر ما او را بشکنیم یکی باید که همه او را بپسندیم تا همان روز او را به ملکی بنشانیم تا جهان بی ملک نباشد و هر کسی جای خویش بیارامد. گفتند ما را تو بس که این جهان به دست تو راحت افتاده باشد و هم سزاوار تر باشی بدین کار. گفت من این کار را نشایم زیرا که من نه از خاندان ملک ام و پادشاهی، کسی را باید که از خاندان ملکان باشد. من مردی اهنگرم، نه از بهر ان برخاستم که مملکت گیرم، که مراد من ان بود که خلق را از بیداد ضحاک برهانم... کسی را طلب کنید که از خاندان ملک باشد تا او را بنشانیم و ما بایستیم و فرمان کنیم او را..» تاریخ بلعمی، به نقل از جهان اسطوره شناسی و اسطوره ایرانی، جلال ستاری، ص ۱۱۰

بنا به نوشته جلیل دوستخواه در کتاب کاوه اهنگر به روایت نقالان، کاوه در پی ازمون ایزدی دست به کاری سترگ می زند. پیوستگی کاوه با اهن که اهنگری پیشه اوست و با اذر فروزان و سرانجام در امدن کاوه به پیکر کوهی از اهن (کاهان، یسنه،۵۱ بند ۹) در برابر ضحاک نماد دیوان یا کارگزاران ستیزه گر و دشمن، انگشت می نهد و چنین نتیجه می گیرد که اژی دهاک همه کلید واژه های دیرینه و بن مایه های باور باستانی به نبردی گیهانی میان سپند مینو و انگرمینو در درازنای هزاره ها به کار گرفته شده است. بنابراین کاوه، اهنگری ساده و ستم دیده نیست. بلکه کارگزاری ایزدی است که با ازمون اهن گدازان و اذر افروزان، راه نیکی و بدی را به مردمان می نمایاند.(به نقل از جهان اسطوره و اسطوره های ایرانی، جلال ستاری، ص ۱۰۲)

ضحاک در اسطوره ها:

نام ضحاک در پهلوی دهاگ هست و در اوستا اژی دهاکا بوده. در پارسی اژدهاگ و اژدها و اژدرها امده است. اژی در معنای مار امده و داهاکا بنا به سنگ نبشته ای از خشایارشا در تخت جمشید نام قبیله ای تحت فرمان شاهان ایران امده است. هم چنین در ادبیات ودائی هند از داسا سخن رفته که مردمانی بوده اند که با تیره اریائی هند دشمنی داشته اند. داسا هم‌چنین ماری است نمادین با سه سر. این مار بدست شریتا پهلوان هندی از پای در می اید. اژی دهاکا در اوستا ماری است سه سر که فریدون پهلوان ایرانی ان را می کشد.(جلال الدین کزازی، نامه باستان ج ۱، ص ۲۷۶)

در مجمل التواریخ امده «پارسیان نام او را ده آک می گفتند از جهت ان‌که ده افت و رسم زشت در جهان اورد از عذاب و اویختن و فعل های پلید و اک را معنی زشتی و افت است. معرب ده اک ضحاک است و ضحاک به تازی یعنی خنده ناک » به نقل از حماسه سرایی در ایران، ص ۴۶۰

منوچهر مرتضوی بر این باور هست که «ضحاک یا ازدها یا بیوراسب اگرچه با مشخصات اساطیری ظاهر می شود، ولی در واقع رمز مرکبی از خاطره های دور دست و مخلوط ایرانیان از وقایع و حوادث متعددی است که از تاخت و تاز و قتل و غارت و تسلط شاهان اشور و بابل پیش از تشکیل و تاسیس دولت ماد اغاز می شود و با اسطوره اژی دهاک خطرناک اوستا که سه سر و سه پوزه و شش چشم که بر بابل فرمان می راند بارور می‌شود.» منوچهر مرتضوی، فردوسی و شاهنامه، ص ۱۱۸

در کتاب حماسه سرایی در ایران امده که «اژی دهاک در کشور بوری bawri شوکت و قدرتی داشت. کشور بوری همان سرزمین بابل است و تلفظ این واژه در فرس هخامنشی بابیرو بوده.مرکز حکومت او شهر کوی رینت نزدیک بابل بوده است و این نام را می توان با کرند فعلی تطبیق داد. پس ضحاک یا اژی دهاک یکی از شاهانی است که علی الظاهر از ناحیه اشور یا کلده بر ایران تاخته است و چنان که می دانیم پیش از تشکیل دولت های ماد و هخامنشی ایران چند بار مورد هجوم اشوریان و کلدانی‌ها که در سفاکی و خون ریزی شهرتی داشتند قرار می گیرد. این هجوم‌ها در خاطره و ذهن ایرانیان باقی مانده و داستان هایی از قبیل داستان ضحاک و داستان کوش پیل دندان پدید امده است.» حماسه سرایی در ایران، ذبیح‌اله صفا، ص ۴۵۶

در تاریخ های کهن ضحاک گاه بابلی و گاه یمنی شمرده شده و در تبارنامه هایی او را فرزند غلوان تازی انگاشته اند. ابن بلخی در این باره نوشته «بیوراسب ضحاک است و در نسب او اختلاف است میان نسابه و بعضی گویند که اصل او از یمن بوده و نسب او ضحاک ابن غلوان بن عبید بن عویج الیمنی است. (نهادهای اساطیری در شاهنامه، ص ۱۶۴، مهوش واحددوست)

ضحاک در متون اوستایی از نمودهای ابر طوفان زا هست. در متون متاخر این دیو پلید به نام سامی ضحاک که معنای صاحب خنده نیش دار هست شهرت یافته. در روایات سامی ضحاک یکی از سلاطین عرب که دربابل به سر می برد یاد شده است. در اوستا اژی دهاک سه پوزه در راه «اردوی سوراناهیت» نقفه داد که او را بر جهان شهریاری بخشد تا هفت کشور جهان را از سکنه عاری سازد. با این که ارزوی او تمام برنیامد اما بر جمشید چیره شد و خواهران او را به نام شهرناز و ارنواز به اسارت برد... در کتب ارمنی نیز شخصیت ضحاک مانند شاهنامه دو مار بر شانه ها دارد و سپاهیان او از دیوان اند و سرانجام به دست «وهغن یا ورثرنغن » که از دلاوران اساطیری مزدایی ارمنی هست هلاک می شود. در انجمن اهریمنان افسانه ای یشت ها ازی دهاک مرتبه نخست را دارد. او سه پوزه، سه سر، شش چشم و هزار حیله دارد. او دروغی است دیو افریده با نیرویی هرقل وش (هرکول) که اهریمن به منظور تباهی عالم راستی به وجود اورده است.... او در راه ناهید بیهوده هزار گاو و گوسفند قربانی می کند تا مگر در هدف خود که ویران کردن هفت پاره گیتی است کامیاب گردد. هم چنین میان او و اهورمزدا برای بدست اوردن فر نبردی در می گیرد. اهورمزدا، اذر پسر خود را و اهریمن اژی دهاک را به اوردگاه می فرستد. سرانجام فر به دریای فراخکرت می افتد. ان گاه «اپام نپات » پسر اب، ان را گرفته و می گوید این فر را من به یک دریای ژرف خواهم برد. در نوشته‌های پهلوی مانند بندهشن و دینکرت فریدون ضحاک را نمی کشد بلکه او را در غاری در کوه دماوند زندانی می کند زیرا مقدر است که او در روز رستاخیز از بند رها می شود و سپس گرشاسب ادمیان را برای همیشه از گزند دهاک رها می سازد.

(نهادهای اساطیری در شاهنامه، دکتر مهوش واحد دوست، ص ۱۵۷)

در بهمن یشت امده است که: از انجا که اژی دهاک از بیم ان که مبادا فریدون به کالبد مینویی پیش او بایستد، نخست بند را بگسلد پس زور دهاک بیافزاید و بند از بن بگسلد، تنوره بکشد و ان اشموغ را در دم فرو دهد و از مردم و گاو و گوسفند و دیگر افریدگان او بغرد، سه یک را دوباره هپرو کند، پس اب و اتش و زشتی ها به دادخواهی پیش اورمزد خدای روند که فریدون را باز زنده کن تا اژی دهاک را بکشد... پس من اورمزد به سروش گویم که تن گرشاسب را بجنبان تا برخیزد با اژی دهاک روبرو شود و گرز پیروز گر را بر سرش کوبد و زند و بکشد.(زند و هومن یسن، صادق هدایت، ص ۷۱)

«در روایات مذهبی زرتشتیان مادر ضحاک ماده دیوی است بنام اوذاگ. این دیو تبه کار جمشید را به لذات دنیوی حریص ساخت و نیاز و فقر و شهوات و گرسنگی و تشنگی و خشم و قحط و بیم رنج و پیری را پدیدار کرد و پرستنده هفت دیو بزرگ را به وجود اورد» حماسه سرایی در ایران، ذبیح اله صفا، ص۴۵۸

در اوستا از اژی دهاک به عنوان شاه نام برده نشده، از او به عنوان قوی‌ترین دروغ اهریمن بر ضد جهان مادی یاد شده. برابر او در وداهای هند (ویشوروپه) کسی است که گاوها را می دزدد و شاهان و پهلوانان با کشتن او کار ویژه خود یعنی برکت بخشیدن به زمین را انجام می دهند. در ادبیات پهلوی، ضحاک مردی است تازی که بر ایران می تازد و بر جمشید پیروز می شود و یک هزار سال سلطنت می کند. (توتم و تابو در شاهنامه، فاطمه توسل پناهی، ص ۱۴۴) بسیاری از راویان اخبار ملوک و اقوام بر این رفته اند که ضحاک جزو نخستین پادشاهان کلدانی نبطی بوده «مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۸۴ »

هم چنین در اخبار امده است که دو مومن و دو کافر بر سراسر زمین فرمانروایی یافته اند. نخستین ان ها نمرود است و دومی اژدهاق ماردوش سه دهان و شش چشم است و عرب او را ضحاک می خواند که همان نمرود است. اما ان دو مومن یکی سلیمان بن داوود است و ایرانیان برانند که وی جمشاد است و دیگری ذوالقرنین. (مطهر بن طاهر مقدسی، افرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی)

ابراهیم پور داوود به استناد روایتی از ابوریحان بیرونی احتمال می دهد که هدف از برگزاری جشن سده (دوازدهم بهمن ماه) سراغاز یا زمینه ساز گرامی داشت پیروزی فریدون بر ضحاک اژدها پیکر می باشد. اما به گفته صریح بیرونی در التفهیم جشن مهرگان در شانزدهم اذر روز جشن چیرگی فریدون بر ضحاک امده.(التفهیم، ابوریحان بیرونی، ص ۲۵۴)

ضحاک در اساطیر هندی

ناگا نام قومی از نژاد اریا در اطراف کشور دیته ها که در زبان فارسی معنایش مار هست می باشد. این اصطلاح بر تمام قبایل مارپرست اطلاق می شده است. ناگاها دارای چندین عشیره بودند که بعضی از انها به نام تکچک ها، اهی و منگول ها که همه مارپرست بودند. اهی صورت تحول‌یافته واژه اژی است. موسس تیره اژی پادشاهی است به نام ورترا ملقب به دهاک و دهاک ماری گزنده و خطرناک هست. ناگاها از طرفی مارها را پرستش می کردند و از طرفی برای ترساندن دشمنان از مار و کژدم و هزارپا استفاده می کردند. (نهادهای اساطیری در شاهنامه فردوسی، ص۱۶۲، مهوش واحددوست)

اهریمنی ترین چهره در شاهنامه از ان ضحاک هست. بنا به گزارش شاهنامه زمانی که فر از جمشید گسسته شد و اشوب در ایران براه افتاد، ایرانیان او را از سرزمین حجاز کنونی که در شاهنامه با نام دشت نیزه گزار امده به ایران می اورند و بر تخت شاهی می نشانند. ضحاک پیش از ان که به شاهی ایران برسد به اغوای اهریمن پدرش مرداس را کشته بود.

نماد ضحاک با مار همراه هست. در نماد شناسی ایرانی مار نشانه اهریمن است و اهریمن هر زمان که می خواهد به اهنگ تباهی و زیان‌کاری پیکرینه شود، در پیکره ماری به نمود می اید. در افسانه افرینش ان هنگام که نیروهای تاریکی دیوان، چون انبوهی از مگسان، از نیمروز به سرزمین روشنی می تازند تا افرینش پاک را بیالایند، اهریمن در پیکره ماری سهمگین انان را فرمان می دهد و راه می نماید... نام مرداس پدر ضحاک هم با مار پیوند دارد. داس می تواند بازمانده از داسه ودایی باشد که دهاگ ساخت اوستایی ان است و مر ساختی کوتاه شده از مار. با این انگاره مرداس برابر با اژی دهاک خواهد شد. مادر دهاگ نیز دیوی است بد اموز و ازارنده به نام اودگ که مردمان را به هرزه درایی بر می انگیزد تا از رفتن به بهشت باز دارد... این نماد دل اشوب اهریمنی در نوشته های پهلوی نماد خفت و خیز با خویشان هم خون و نزدیک است. این پتیاره نیم ادمی و نیم هیولا پنداشته شده است.... (جلال الدین کزازی، مازهای راز، ص ۱۱)

در اسطوره های سامی هم شیطان یا ابلیس با یاری مار به بهشت می‌اید و ادم و حوا را می فریبد. بنا به نوشته طبری ابلیس اندر دهان مار رفت و مار او را پنهان به بهشت برد و انجا بنشاند. (ترجمه تفسیر طبری، حبیب یغمایی، ج ۱، ص ۵۱)

«مار نخست حوا را بفریفت و سپس ادم را بخوردن از درخت ممنوعه واداشت. ان ها چون از ان درخت بخوردند چشمانشان باز شد و از حالت خواب بیرون امدند. خداوند چون چنین دید بر انها خشم گرفت و مار را لعنت کرد از بهر ان که ابلیس را اندر بهشت برد. پس دست و پایش را بگرفت و رفتنش را به شکم فرمود. خوردنش را خاک و هر یک را دشمن یکدیگر کرد و از بهشت بیرون کرد. پس چون به زمین امدند، ادم به هندوستان افتاد در کوه سراندیب، حوا به جده افتاد، ابلیس به میسان (سند) و مار به اصفهان افتاد.»(اژدها در اساطیر ایران، منصور رستگار فسایی، ص ۳۳۱ و ۳۳۳)

واژه مار در گویش دیلمی به معنی مادر و زاینده همه چیزهاست. از جانور تا گیاهان و انسان. در زبان لری و فارسی«ما» به معنی مادر امده است. در روزگار کهن مار لقب و عنوان شاهان غرجستان بوده. در زبان سریانی مار لقب و عنوان قدیس بوده مانند مارپطرس... بر سفالینه های کهن ایلامی و شوش که بیش از سه هزار سال پیش از میلاد مسیح بوده است نقش مار دیده می شود. بر بدنه یکی از این سفالینه ها مراسم نیایش پیکره هایی از ایزدان مار قرار هست و این ایزدان مار پیکر نیمی به شکل انسان و نیمی به شکل مار دیده می شوند.(همان، ص ۳۳۶)

«در کتاب بند هش نخست انگرمینو هست که حیوانات زیان کار را می‌افریند و ان گاه اهورمزدا حیواناتی را برای کشتن جانوران افریده انگرمینو خلق می کند. به عنوان مثال، باز سپید را برای نابود کردن ماران و پرنده کاسکین را برای تازش به ملخ ها و کرکس ها را برای خوردن مردارها و سگ را برای حمله به گرگان و خارپشت را برای نابودی مورچگان و غیره افرید.» به نقل از جهان اسطوره شناسی و اسطوره ایرانی، جلال ستاری، ص ۱۵۴

هم چنین نماد مار در پزشکی ریشه ای کهن دارد. کزازی در کتاب مازهای راز می نویسد(در باورهای کهن، تن خاکی و فرودین است و در پیوند با اهریمن. تن اهریمنی جان مینوی را به بند کشیده است. برای پروردن جان باید تن را خوار داشت و پزشکی دانش تن هست که اهریمنی است. شاید از این روی مار که نماد اهریمن هست نشانه راز امیز پزشکی شده است.) مازهای راز، ص۴۷

بر اساس باورهای کهن ایرانی که در اوستا هم از ان سخن رفته برای ازبین بردن بیماری های گری، تب، ابگونه های چرکین، ناتوانی و اسیب‌های دیگر که از مار پدید امده اند از«فره وشی» ثریتون استفاده می‌شود. بر اساس این تفکر بیماری ها از مار پدید می ایند، پس درمان ان نیز باید از او باشد. از این رو فروهر ثریت برای دفع ناخوشی ها و مقاومت در برابر مار ستایش شده است. «توتم و تابو در شاهنامه، فاطمه توسل پناهی، ص ۱۱۶»